بررسی

نگاهی به «اینک آن انسان» و «زرتشت نیچه»

اینک دیونیزوس

علی اخوت

«او هوای بلندی‌ها را استشمام می‌کند؛ هوایی تازه و سرزنده. کار او فروریختن یکسره بت‌های ایده‌آلیسم بر فراز واقعیت است. آدمی باید برای چنین هوایی ساخته شده باشد، وگرنه خطر سرماخوردگی بسیار است. یخ نزدیک و تنهایی هولناک است.» توصیف نیچه از «فراانسان»؛ در «دیوانه‌ترین» کتابش «اکسه اومو»، کمی پیش از فروپاشی روانی، در طول پاییز «بارور و حاصلخیز» ۱۸۸۸ که انگورچینی‌های آن وفور نعمت بی‌نظیری داشت؛ همان سالی که «غروب بت‌ها»، «نیچه علیه واگنر»، «دیتی‌رامب‌های دیونیزوس» و «دجال» نوشته شد. دقیق‌ترین برگردان اکسه اومو از نظر مترجم فارسی (بهروز صفدری) را باید در زبان محاوره‌ای جست‌وجو کرد: «اینه‌هاش» یا «این هم آن آدمه». هر آنچه مشخصه زندگی پرفرازونشیب نیچه است را می‌توان در این کتاب دید. احساس سرشار زندگی که در کارگاه طولانی تمرین و تجربه به دست آورده است، دردهای همیشگی جسمانی، معده و صفرا و سردردهای شدید که امان او را می‌برید و ضعف قوا که او را در جزییات و ویژگی‌ها، تباه شده و در مجموع سالم و پرقدرت می‌کرد. و فشاری که به خود وارد کرد تا «به دست طبیبان مدعی، تیمار و نازپرورده و معتاد به دارو نشود.» اینها همه حاکی از اطمینان غریزی این آلمانی بود. حرف‌هایی که او زد نیاز به گوش‌های ورم‌کرده داشت؛ گوش‌هایی که نهایتا در فرانسه او را شنیدند.

بهروز صفدری تاکنون دو کتاب از نیچه ترجمه کرده است: «اینک آن انسان» و «زرتشت نیچه». اولی ترجمه منقحی است از اثر مشهور نیچه «اکسه اومو» به همراه دو مقدمه از ویراستاران آلمانی و فرانسوی این کتاب سارا کوفمن و اریک بلوندل. کوفمن از مشهورترین شارحان نیچه است و دو کتاب با عنوان «انفجار ۱؛ اکسه اموی نیچه» و «انفجار ۲؛ فرزندان نیچه» درباره او تالیف کرده. کسی که عمر خود را صرف تحقیق در آثار نیچه و فروید کرد و در پایان مانند استاد خود، ژیل

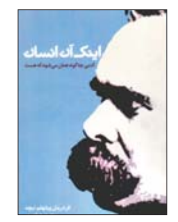

اینک آن انسان
فریدریش ویلهلم نیچه
ترجمه: بهروز صفدری
ناشر: بازتاب‌نگار
قیمت: ۴۰۰۰تومان

دلوز زندگی‌اش را با خودکشی به پایان رساند. «اکسه اومو» به گفته سارا کوفمن، بند نافی را که وصل‌کننده نیچه به گذشته اوست برای همیشه قطع و او را از آنچه بوده و تولید کرده جدا می‌کند. اما این کتاب مشرف به آینده هم هست و وعده اثری را می‌دهد که در زیر آفتاب پاییزی در حال رسیدن است. کوفمن معتقد است اکسه اومو نوعی از خودزندگی‌نوشت است که در عمل و به ریشه‌ای‌ترین گونه ممکن این ژانر ادبی را از بیخ‌وبن دگرگون می‌کند. این عجیب‌ترین متن اتوبیوگرافیک و به گفته تناقض‌آمیز نیچه، «غیرشخصی‌ترین» نوع اتوبیوگرافی است که تاکنون نوشته شده، با بیشترین ارجاع به «من». «عظمت وظیفه «من» و حقارت معاصرانم» اما نیچه از کدام نیچه سخن می‌گوید؟ نیچه سرزنده و زایا؟ نیچه نیهیلیست و رنجور و بیمار؟ نیچه ادبیات روسیه؟ نیچه اگزیستانسیالیسم فرانسوی؟ نیچه زیبایی‌شناسی؟ نیچه حقیقت‌های نسبی پست‌مدرنیسم؟ نیچه ویرانگر حقیقت کلی؟ یا نیچه سازنده حقیقت و «آفتاب نیمروز»؟

سوژه فراانسان نیچه معطوف به قدرت است و در عین اعتقاد عمیق به پوچی زندگی، به ادامه‌دادن ادامه می‌دهد. از نظر او قهرمان تراژدی شاد است. نیچه با نقد رفتار بردگان و گله‌ها در برابر ارباب، امکان تعریف سوژه توانمند فردی را با توانایی نه‌گفتن به وضعیت موجود و آری گفتن به خلق جهانی نو تعریف می‌کند. «نیچه فکر می‌کند که با نوشتن تبدیل سرشت همه ارزش‌ها، که نخستین بخش آن را با عنوان دجال منتشر کرد، تکلیفش، ماموریتش، سرنوشتش را به انجام رسانده و آخر سر به …

… همه بت‌ها را سرنگون کند. این دیگر نه یک انسان بلکه دینامیت است، ماده منفجره‌ای که زمین را به لرزه می‌اندازد، آن را به رعشه و پیچ و تاب می‌افکند، کوه‌ها و دره‌ها را جابه‌جا می‌کند.»

در ایران نیز مثل خیلی جاهای دیگر، نیچه به‌خاطر خصلت شعری و گزین‌گویه‌ای متن خود قابلیت تبدیل‌شدن به نویسنده‌ای عامه‌پسند را داشت. همین موضوع سبب شد تا در دو دهه اخیر ترجمه‌های گزینشی

زرتشتِ نیچه
پیر ابر-سوفرن
ترجمه: بهروز صفدری
ناشر: بازتاب‌نگار
قیمت: ۳۰۰۰تومان

و اشتباه پرشماری از آثار او با قطع و صفحه‌آرایی شیک و موردپسند بازار در کنار آثار پائولو کوییلو و جبران خلیل جبران در پیشخوان کتاب‌فروشی‌ها قرار بگیرد. البته چیزی که در این هیاهو از نیچه نزد خوانندگان فارسی شکل گرفت تصویری کج‌ومعوج از او بود. «چنین …

اندیشه

درباره «جامعه نمایش» گی دوبور

پیشاهنگ حضور

اردوان تراکمه

«کسی که همیشه نگاه می‌کند تا دنباله ماجرا را دنبال کند، هیچ‌گاه عمل نخواهد کرد و چنین کسی می‌باید تماشاچی باشد»

گی دوبور

نوشتن درباره گی دوبور، نوشتن درباره یک فیگور بی‌نام است که به‌هیچ‌وجه تحت بازنمایی فرهنگ کالایی‌شده جهان نمایش و سرمایه قرار نمی‌گیرد؛ فرهنگی که با نام‌گذاری روی جریان‌ها، جنبش‌ها و وضعیت‌ها آنها را بدل به اجناسی قابل‌مصرف در بازار می‌کند و عجیب نیست که آپاراتوس‌های نمایش در مواجهه با گی دوبور به سرعت دست به کار نام‌گذاری و در نتیجه بی‌خطرکردن او برآیند. عناوینی همچون «فیلسوف»، «انقلابی حرفه‌ای»، «سینماگر آوانگارد» ناتوان از تعیین‌تکلیف با گی دوبور و قراردادنش در طبقه‌بندی دانش و معرفت است تا توده تماشاگران جامعه نمایش با خیالی آسوده آثارش را مصرف کنند. دوبور از پذیرفتن تمام این نقش‌ها امتناع می‌کرد و خود را «استراتژیست» می‌دانست. استراتژیست کسی است که …

…

گفت‌وگو با بهروز صفدری درباره جنبش «موقعیت‌سازان» به بهانه تجدید چاپ «جامعه نمایش»

هوای آلوده ما را ملزم به احتیاط می‌کند

رحمان بوذری

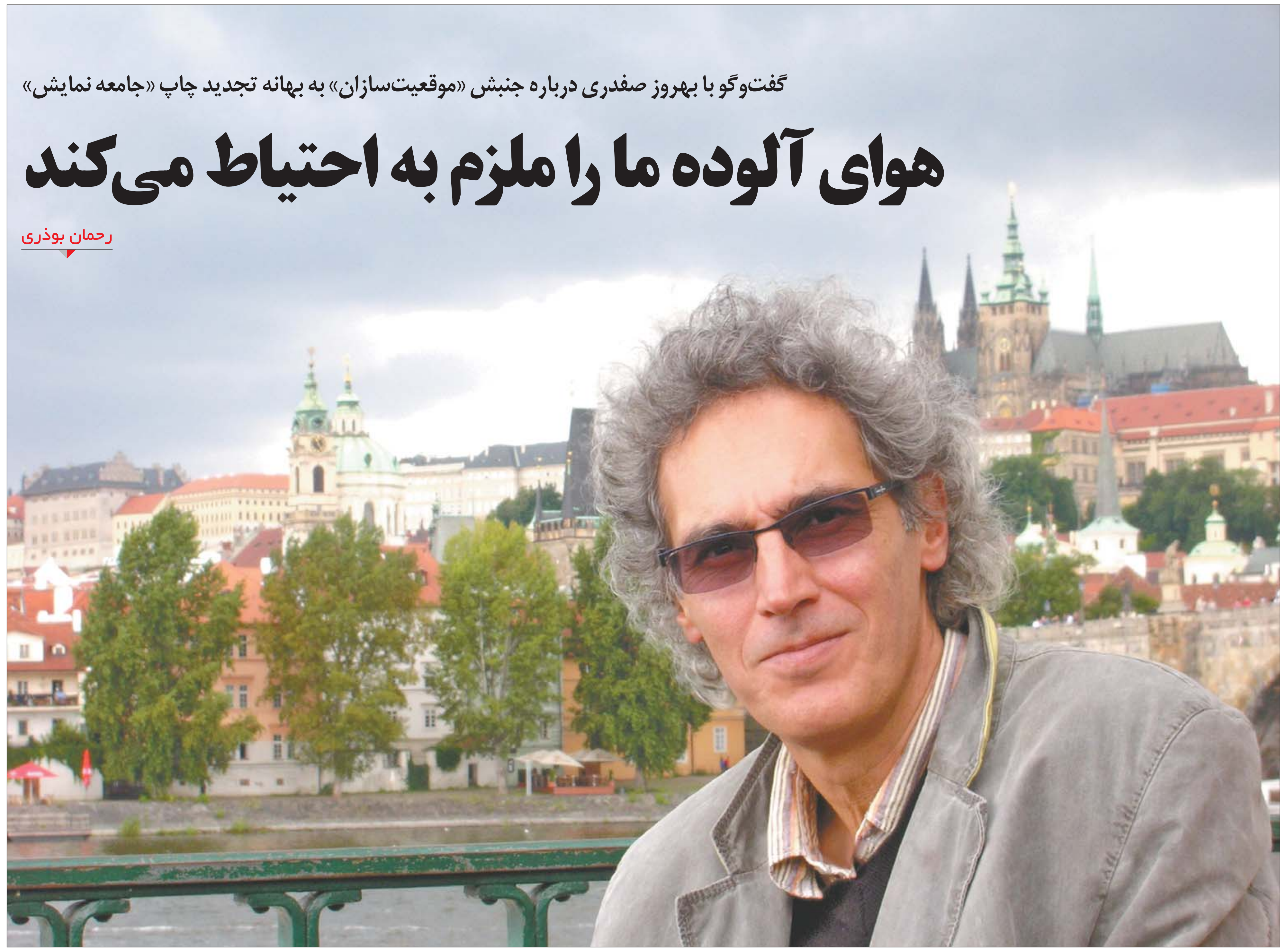

با اینکه ترجمه «جامعه نمایش» به فارسی در همان ابتدای انتشار با استقبال خوبی مواجه و مدت‌هاست نایاب شده بود و حدود یک‌دهه، خبری از انتشار مجدد آن نبود. چرا تجدید چاپ این کتاب این‌همه به طول انجامید؟

چرا فاصله زمانی میان چاپ نخست و بازچاپ دوم ترجمه فارسی «جامعه نمایش» این‌همه به درازا کشید، آن‌هم باوجود آگاهی از لزوم تجدید چاپ آن و اشتیاق و آمادگی ناشر و مترجم برای این کار؟ جواب مختصر و مفید را می‌توان با تجسم تصویری از اوضاع دهه گذشته در ذهن‌مان بجوییم که دیگر چه حاجت به بیان است: این تعلل طولانی هیچ علت دیگری جز تشدید و ازدیاد آلاینده‌های سمی در هوا نداشته است، هوای آلوده ما را ملزم به احتیاط می‌کند، نمی‌توان به‌دلخواه خود نفس عمیق کشید و تحرک داشت.

اما این گفت‌وگو، فرصتی مغتنم است برای من تا گوشه‌هایی دیگر از هفت‌خوان ماجرای این ترجمه را برایتان بازگویم. من پس از آشنایی با آثار جنبش سیتواسیونیست که در اواخر دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ هجری شروع شد، به فکر ترجمه دوکتاب مهم و پایه‌ای این جنبش افتادم؛ یعنی «جامعه نمایش» از گی دوبور و «رساله زندگی‌دانی برای استفاده نسل‌های جوان» از رائول وَنه‌گِم. نخستین متنی که به زبان فارسی در معرفی این جنبش نوشتم در نشریه‌ای به‌نام «همایش» در تابستان ۱۳۷۱ منتشر شد. در پاییز همان‌سال، همزمان با پایان عصر ماقبل کامپیوتر برای من و وداع با هزاران‌صفحه دستنویس با مداد و قلم، همراه با دوفلاپی‌دیسک حاوی ترجمه فارسی «جامعه نمایش» و کتاب دیگری به نام «بین‌الملل نوع بشر»، از رائول ونه‌گم، راهی ایران شدم. پس از مراجعه‌های بسیار به نشانی‌های غلط و دست‌ردزدن ناشران گوناگون به طرح پیشنهادی من و واکنش‌های حاکی از عناد و تمسخر از سوی برخی‌شان، چندسالی گذشت تا بخت آشنایی و سپس دوستی با مسوولان نشر آگاه نصیبم شد. قرارداد نخستین چاپ کتاب در ۱۳۸۱ بسته شد و سال بعد ترجمه فارسی جامعه نمایش انتشار یافت. اما اتفاقی که در این میان پیش آمده بود، این بود: دوست ویراستاری که من نمی‌شناختم، با نیتی خیر و به منظور آسان‌خوان‌کردن آن، متن ترجمه مرا در جاهای بسیاری تغییر داده بود و من که از بازخوانی متن نهایی کوتاهی کرده بودم، متوجه این تغییرات نشده بودم. پس از چاپ و پخش کتاب، احساس غافلگیری و پکرشدنم را از این بابت به اطلاع دوست گرانمایه‌ام آقای حسین‌خانی رساندم و ایشان با همت بلند خود، با جمع‌آوری بقیه نسخه‌های چاپ‌شده تا جایی که مقدور بود (حدود دویست نسخه به فروش رفته بود)، چاپ دیگری، این‌بار دقیقا مطابق متن مترجم، منتشر کردند و من بنا به درخواست آلیس بکرهو، همسر گی دوبور، هردونسخه را برای او فرستادم تا همچون یادگاری در بایگانی آثارش بگذارد. بی‌آنکه او، که فارسی نمی‌داند، بتواند تفاوت دونسخه مزبور را به‌آسانی تشخیص دهد.

باری، درست می‌گویید، انتشار فارسی «جامعه نمایش» در همان چاپ نخست، از استقبال نامنتظره‌ای برخوردار شد که به فاصله کوتاهی به نایاب‌شدنش در بازار کتاب انجامید. عجیب‌تر اینکه، این نایابی نه‌تنها از اشتیاق علاقه‌مندان نکاست، بلکه به موجی از دست‌به‌دست‌گشتن این کتاب از راه کپی و زیراکس دامن زد. اما این استقبال از سوی خوانندگان گمنام و ناشناس بود، وگرنه نخبگان نظریه‌پردازی که خود را راویان و پیروان آخرین جریان‌های مدرن و مافوق‌مدرن نقد و اندیشه می‌دانند، در این‌باره سکوت کردند.

من در یادداشتی بر چاپ دوم این ترجمه نوشتم که شاید این آمیزه واکنش و بی‌واکنشی نشانه‌ای باشد از اینکه ذهنیت در این سرزمین نیز مانند هرجای دیگر نه از کژتابی زمانه در امان است و نه از درک و دریافت سالم و درمان ریشه‌ای ناتوان.

در وصف ماجرای این ترجمه پیش و پس از انتشارش گفتنی‌ها کم نیست. برای نمونه، یکی از هم‌وطنان که خود را شاعری پرده‌در می‌داند و اخیرا مدعی شده که «نوبت آنارشیسم» فرا رسیده، زمانی با نقل بریده‌بریده جمله‌هایی از من که برای معرفی این ترجمه نوشته بودم، هریک از عبارت‌های مرا با کلمه «زرشک» تمام کرده بود. اما حالا خود را از پیشگامان طرفدار این کتاب می‌داند. نمونه دیگر، یک دارودسته چپول ایرانی، با مهر و نشان نشریه‌ای اینترنتی به نام «قیام»، تمام ترجمه جامعه نمایش را با حذف نام مترجم و مقدمه مترجم و نیز همه زیرنویس‌ها پخش کرده است.

این نمونه‌ها در کنار سکوت محافل روشنفکری پست‌مدرنیست …

انتشار سه‌جلد نخست از اثری به نام «موقعیت‌ها» موضع‌گیری‌های مختلف نظری‌اش را در زمینه ادبیات، سیاست و هنر بیان کرده بود. مضمون «موقعیت یا سیتواسیون» در آرای سارتر از بعضی جهات با معنایی که سیتواسیونیست‌ها (موقعیت‌سازان) برای این کلمه قایل شدند، شباهت‌هایی دارد: در هردو مورد، موقعیت همچون وحدتی از سوژه- ابژه اندیشیده می‌شود که همزمان در مکان و در زمان مندرج است و حاوی امکان یک دگرگون‌سازی دیالکتیکی است، مثلا سارتر می‌گوید سوژه با «ساختن» موقعیت «خود را می‌سازد» و «برعکس» و سیتواسیونیست‌ها این موضوع را چنین فرمول‌بندی می‌کنند: «سازنده موقعیت، اگر به زبان مارکس بگوییم، با کنش بر طبیعت بیرونی و دگرگون‌ساختنِ آن با حرکات خویش [...] همزمان طبیعت خویش را دگرگون می‌سازد.»

باوجود چنین شباهت‌هایی، سیتواسیونیست‌ها هیچ‌گاه نخواستند به هیچ نحوی با سارتر در یک طیف قرار داده شوند. اما به هرحال، پیش از آنکه جنبش لِتریست‌ها، یعنی خاستگاه سیتواسیونیست‌ها، در سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳، آفرینش و تکثیر موقعیت‌های شورانگیز در زندگی روزمره را محور افکار و اعمال خود قرار دهد، سارتر در کتاب «تهوع»، از زبان شخصیت‌های رمان نظریه «لحظات کامل» و «موقعیت‌های ممتاز» را مطرح کرده بود. در بخشی از گفت‌وگوی دونفره شخصیت‌های این رمان سرشت و ارزش چنین موقعیت‌هایی همچون چیزی بهتر از اثر هنری توصیف می‌شود. لتریست‌های جوان و گی‌دوبور نیز بر اساس معنایی که برای موقعیت قایلند مفهوم فراروی از هنر را پیش می‌نهند.

منبع و پیشینه دیگری که می‌توان برای کاربرد کلمه موقعیت در اندیشه دوبور و نیز در جنبش لتریستی و سپس در جنبش سیتواسیونیستی ذکر کرد، بخش‌هایی از کتاب «عشق دیوانه‌وار» از آندره برتون است. آنجا که وی از «حاملان کلیدهای موقعیت» سخن می‌گوید.

اما فارغ از موضوع تاثیرپذیری سیتواسیونیست‌ها از پیشینه کاربرد این مفهوم در حوزه فلسفی یا زیباشناسی، تفاوت و تمایز اساسی در کاربرد اجتماعی این مفهوم در پراکسیس یا کرداراندیشی انقلابی سیتواسیونیست‌هاست. می‌توان گفت که این جنبش مدام و تا به آخر امرِ انضمامی و هستیانه یا اگزیستانسیال را به اگزیستانسیالیسم و امرِ اجتماعی را به هستی‌شناسی انتزاعی ترجیح داد. بنابراین مفهوم موقعیت برای سیتواسیونیست‌ها بر اساس ماده‌گرایی و با الهام‌گیری جامعه‌شناختی و روان‌شناختی معنا می‌یابد تا بتواند در تجربه انضمامی آزموده و سنجیده شود. و درست در این راستاست که تحلیل‌ها و مفاهیم مطرح‌شده توسط هانری لوفه‌ور، به‌ویژه «نقد زندگی روزمره» و «تئوری لحظات» او، در قوام‌یابی مفهوم موقعیت در جنبش سیتواسیونیست‌ها سهمی اساسی ایفا می‌کند.

به هرحال باید به یاد داشت که گی دوبور در آوریل ۱۹۵۲، یعنی حتی پیش از تشکیل «بین‌الملل لِتریست» در اولین روایت فیلم خودش، «زوزه‌هایی به سود ساد»، چنین می‌گوید: «باید علمی [در شناخت] موقعیت‌ها ساخته شود، علمی که از روان‌شناسی، آمار، شهرسازی و اخلاق عناصری را وام خواهد گرفت. این عناصر باید به تحقق هدف مطلقا نوینی یاری رسانند: آفرینش آگاهانه موقعیت‌ها». منظور و باور اساسی سیتواسیونیست‌ها این است که انسان‌ها باید سرانجام به درک و فهمِ شرایطی که بر جریانِ زندگی‌شان تاثیر می‌گذارد دست یابند و برپایه این فهم، از حالت انفعالی رایج نسبت به این شرایط به خواستی فعال در جهت تغییر این شرایط، از طریق سامان‌بندی آگاهانه بافتارها، اشخاص و مکان‌ها، گذر کنند. کندوکاو سیتواسیونیستی در زمینه آفرینش آگاهانه موقعیت، با تجربه عملی الگوهایی توام است: موقعیت‌های جنجال‌برانگیز، موقعیت‌های جشن و سور و سات، موقعیت‌های عاشقانه؛ با توجه به معنای خاص و تعیین‌کننده‌ای که مفاهیمی چون بازی، شعر و انقلاب در این جنبش داشته است. در ضمن استفاده از کلمه بین‌الملل، یا انترناسیونال، پیش‌تر در جنبش لتریست آغاز شد و بعد با سیتواسیونیست‌ها نیز ادامه پیدا کرد. همچون ارجاعی به تجارب سازمان‌یابی در جنبش کارگری قرن ۱۹.

چرا دوبور سرمایه‌داری متاخر را «جامعه نمایش» می‌نامد. وجه تسمیه آن چیست؟ چنان‌که می‌دانیم، نخستین‌بار در فارسی باقر پرهام در کتاب کریستیان دولاکامپانی (تاریخ فلسفه در …

…

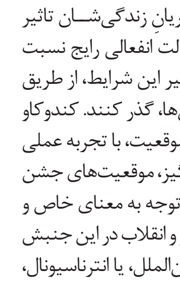

…

تأمل

فرض کن، فردا دست از کار بکشیم

سهند ستاری

وقتی فریاد می‌زنند: «زنده‌باد پیشرفت!» – همواره بپرس: «پیشرفت چه‌کسی؟»

استانیسلاو یرژی لتس

داستان مشهور «مزرعه حیوانات» را همه خوانده‌اند، داستانی که در آن خر ضدقهرمان است، یعنی ضد هر آنچه در اطرافش سراسیمه در جنب‌وجوش است و به دنبال پیشرفت. از جمله اسب‌ها که از فرط کارکردن تلف می‌شوند، سگ‌ها که مزدوران پرزورها هستند و خوک‌ها که مدعی‌اند ما همه برابریم؛ هرچند در آنجا هم بعضی برابرتر از بقیه‌اند. اما آنچه میان آنها فرق می‌گذارد، «کار» است. این وجه از تفاوت‌گذاری در روایت جورج اورول شاید تفاوت چندانی با جوامع انسانی نداشته باشد. فقط کافی است «کار» با ایده «پیشرفت» گره بخورد.

امروز، در حالی که اکثریت جامعه، تن و جان خود را با ساعات طولانی کار، منهدم می‌کند و همگان به ماشین پول‌درآوردن یا مصرف همان پول در بازار کالاها و تفریحات سازمان‌یافته بدل شده‌اند، ایده پیشرفت، این چراغ دریایی تیره و مبهم، با زور «کار» تمام توان خود را در برابر ایده «کاری‌نکردن» به کار گرفته است. این اختراع جهان سرمایه، جنون امروز جهان را توجیه می‌کند؛ همان جنون عجیبی که از طبقات فرودست تا دهقانان، کارگران و طبقات میانی را فراگرفته؛ طبقات و وضعیت‌هایی که تمدن سرمایه‌داری با صراحت بر آنها حاکم است. اگرچه پیامد این جنون، فقر و بدبختی بوده و هست، ولی جنون کار به‌نحو حیرت‌انگیزی از سوی «همه» توجیه می‌شود. اما همه آنها با تمام توان در برابر یک ایده ایستادگی می‌کنند: تن‌آسایی. در حقیقت در برابر تصرف زمان و ساعات زندگی توسط خود انسان‌ها مقاومت می‌کنند. پس تن‌آسایی باید ممنوع شود و حتی فراتر، منشأ تمام زشتی‌ها باشد تا ایده پیشرفت، به میانجی کار رستگار شود. حتما به کرات شنیده شده که شیطان در دستان فرد «بیکار» همیشه شرارتی برای انجام می‌یابد. پس تن‌آسایی باید مایه شرمساری باشد و تاریخ بشر هم باید به ظاهر در ستایش «کار» تمام تلاش خود را به کار گیرد.

تاریخ بشر تنها به نظام سرمایه نیاز داشت تا «کار» را قدسی و اخلاقی کند: هم‌پیمانی آنها، جهانی را تولید کرد که حتی امروز …

… پس نتیجه بعدی، کاهش ساعات کار، افزایش رفاه مابقی انسان‌ها و زندگی و تن‌آسایی نبود. این منطق رفته‌رفته آن تصویرهای قدیمی از پولدارها و صاحبان سرمایه را محو کرد، آنقدر که دیگر نمی‌توان آنها را دید؛ جایگزین تصویر سنتی آن مرد چاق کچل با فراک سیاه بلند با سطل پر از طلای قرن‌بیستمی، تصویر شیک واقعی بیل گیتس‌ها یا تصاویر انتزاعی شرکت‌های چندملیتی بود. سرمایه‌داران شیک و نیکوکار،

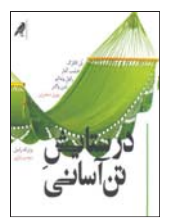

در ستایش تن‌آسانی
مجموعه مقالات
ترجمه: بهروز صفدری، سوسن نیازی
ناشر: کلاغ
قیمت: ۶۵۰۰ تومان

یقه‌آبی‌ها را یقه‌سفید کردند اما با همان منطق کلی سرمایه. از این‌رو، جدای از فقر و بدبختی و حتی نابودی محیط‌زیست، بسیاری از ما در طول شبانه‌روز حتی فرصت و فراغتی برای عشق‌ورزی، مطالعه، نوشتن، گوش‌دادن، سفر، تفریح و از همه مهم‌تر «هیچ کاری‌نکردن» هم نداریم؛ …